

سفرنامه نویسی ناصرالدین شاه نگاهی دیگر*

ایرج افشار

ناصرالدین شاه قاجار سه بار به اروپا سفر کرد. بار اول در سال ۱۲۹۰، بار دوم در سال ۱۲۹۵ و بار سوم در سال ۱۳۰۶ قمری. او برای این هر سه سفر، سفرنامه نوشت و هر سه سفرنامه اش طبع شد^(۱) و از این سه سفرنامه مربوط به فرنگ، ترجمه‌های ملخصی به زبان انگلیسی انتشار یافت.^(۲)

سفرنامه‌ای که در این گفتار سخنی از آن به میان آورده می‌شود شرح دومین مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگستان است که چاپ اصلی آن در قطع رحلی بلافاصله پس از بازگشت شاه به ایران به چاپ رسیده بود و انتشارات شرق آن را در قطع دلپسند امروزی - که قطع وزیری است - تجدید چاپ عکسی کرده، تا به خط خوشنویس نخستین آن در دسترس باشد (تهران، ۱۳۶۳). ناصرالدین شاه روز پنجشنبه آخر ربیع‌الاول ۱۲۹۵ سفر دوم را آغاز کرد و روز جمعه نهم شعبان همان سال به طهران بازگشت. این سفر چهار ماه و چند

*. آینده، سال یازدهم (۱۳۶۴)، صص ۳۹ تا ۴۸.

روز مدت گرفت و از سرزمین‌های قفقاز، روسیه، لهستان، اتریش، آلمان، فرانسه دیدار شد.

✱

سفرنامه، طبعاً سفرنامه‌ای است شاهانه، نوشته یک شاه است. به این معنی که نویسنده در نگارش سفرنامه خود را آزاد نمی‌دانسته است که هرچه کرده یا دیده یا شنیده و یا می‌خواسته و آنچه با سران کشورهای اروپایی طرح کرده، به‌مانند یک سیاح به رشته قلم درآورد و به نوشته خود جنبه سندی و تاریخی اساسی بدهد. توجه او در سفرنامه بیشتر به معرفی طبیعت، کوهها و دشتها، وضع راهها و عمارات شهرها و تازگی‌ها و دیدنی‌های چشم‌پذیر برای مسافر ناآشنا است، و به‌راستی در وصف جغرافیای طبیعی مخصوصاً حالت بیابانها و کوهها و رودها و گل و گیاهها توانایی دارد و هرچه در این زمینه نوشته است دلپذیر و خواندنی و گاه نزدیک به ذوق شاعرانه است.

برای خواننده کنجکاو کنونی، خواندن سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه بیشتر از این نظر جالب توجه تواند بود که از لابه‌لای سطور آنها بر نحوه تلقی آن دو پادشاه از علم و تمدن جدید و جامعه اروپایی آن روزگار مطلع شود و دریابد که سلاطین ما در برخورد با مجموعه مبانی فرهنگی و علمی و تمدنی غرب و حتی ظواهر آنها چه نوع تأثیری در خود یافته بودند. درست است که سابقه آشنایی ابتدایی ما با فرنگ از عصر صفوی است، و درست است که در عهد فتحعلی‌شاه به‌علت مسائل سیاسی و نظامی رابطه‌ای مستقیم‌تر با اروپا به‌وجود آمد و در دوره محمدشاه ادامه یافت ولی تردید نباید داشت که سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا و جبهه‌ای دیگر در آشنایی ایرانیان با فرنگ به‌وجود آورد و

هرچند که پیش از ناصرالدین شاه بسیاری از رجال و شاهزادگان به اروپا رفته بودند ولی سفر هیچ‌یک نمی‌توانست آن تأثیری را داشته باشد که سفر شاه دارد. پس بی‌تردید نوشته‌های هر سه سفرنامه فرنگ ناصرالدین شاه برای تاریخ غرب‌شناسی ایرانیان از منابع اساسی و اصیل است، اگرچه سفرنامه رضاعلی میرزا و دیگران بر نوشته‌های ناصرالدین شاه پیشی و بیشی دارد.

شاه در این سفرنامه به چندگونه از مظاهر فرهنگی و تمدنی فرنگ توجه دارد. او در همه‌جا نسبت به موارد و مطالبی که با آداب و رسوم ایرانی مغایرت دارد، یا آثار و اشیایی که در ایران وجود نداشته و موجب سهولت و یا شادمانی در زندگی بوده از سر حیرت و شاید حسرت سخن گفته است.

قسمتی از این سفرنامه به معرفی کاخها و موزه‌ها و کلوب‌ها و جاهای تفریحی و مراکز نظامی اختصاص دارد. این‌گونه برداشت سخن امری طبیعی است (به‌طور مثال صفحه ۶۵) زیرا دول‌پذیرایی‌کننده شاه را به چنان مکانهایی که شکوه شاهانه داشته می‌برده و گردش می‌داده‌اند، ناچار سخن از زندگی عادی و عمومی مردم بازار و کوچه در این سفرنامه کم است و اگر گاهی هست مربوط به سرزمین قفقاز است.

آبادانی صحراهای اروپا برای شاه خیره‌کننده است. با نوک قلم، سرسبزی راه لهستان به برلن را چنین مجسم کرده است:

... الی برلن تمام صحرا همین‌طور یا زراعت غله بود یا چمن و سبزه و گل
یا جنگل، در تمام خاک لهستان روس درحقیقت دیه و قریه و آبادی متصل
به هم بود. الحق منتهای آبادی را دارد و اغلب زراعات هم دیم است... (ص

درحالی که بیابانهای ایران به چشمش خشک و کشت و ورز رعایای

کم‌مایه او فقیرانه بود. مشاهده گاوهای تنومند در نمایشگاه دام در پاریس او را بر آن داشت که چنین بنویسد:

... هر قسم از این حیوانات مأكول‌اللحم را از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله می‌کنند که کدام بزرگتر و کدام فربه‌تر است و آن‌کس که حیوان فربه‌تر داشته باشد به او مدال طلا یا نقره می‌دهند. اما حقیقتاً گاوها دیده شد که به این چاقی و فربهی هیچ حیوان دیده نشده است. از فرط چاقی چشم گاوها از حدقه می‌خواست بیرون بیاید، به قدر یک فیل گوشت داشتند.

طبیعی است که شاه در آن نمایشگاه گاوهای مازندران را پیش چشم داشت که لاغر و کم‌شیر و کم‌گوشت‌اند و در برابر آنها بزرگی و تنومندی گاوهای پرورش‌یافته فرنگ موجب می‌شود که مقدار گوشت آنها را با یک فیل بسنجد! به هنگام بازدید از یک انبار آذوقه نظامی در حومه پاریس غذاهای «کنسرو» شده را چنین معرفی می‌کند:

... قوطیهای حلبی زیاد که درش را محکم بسته بودند دیده پرسیدم چیست؟ گفتند گوشت پخته گاو است که از مملکت اوسترالیای متعلق به انگلیس همین‌طور خریده آورده‌ایم چون گوشت در آن مملکت فراوان و ارزان است و خوب قوطیهای آن را می‌بندند که هوا به هیچ‌وجه داخل نمی‌شود. چنانکه گوشت تا ده سال اگر توی آن بماند هیچ عیب نمی‌کند. یک قوطی را باز کرده گوشتش را آوردند بسیار تازه و خوب بود... سرباز خوب می‌تواند بخورد. (ص ۱۵۴)

پرورش ماهی به دست آدمی هم توجه او را جلب می‌کند زیرا در ایران آن روزگار مرسوم نبود که ماهی خوردنی را در حوضچه‌ها زایمان بدهند و نگاهداری کنند و به فروش برسانند. (ص ۱۱۴)

اطلاعاتی که درباره صنایع نظامی و مراکز قشونی داده زیاد است و حکایت از آن دارد که متوجه اهمیت تسلیحاتی اروپا بوده و آرزوی خام می داشته است که قشون ایران را همسان فرنگ با ابزارهای جنگی تازه بیاراید. اشاره ای که در صفحه ۲۲۸ کرده مؤید مطلب است. می نویسد:

نظر آقا وزیر مختار پاریس هم برای قرارنامه صاحب منصبان و دادن پول قیمت اسلحه و غیره مقرر شد موقتاً در وینه بماند.

همچنین در صفحه ۲۰۵ نوشته است که با کنت بیلانند وزیر جنگ برای اسلحه و غیره خیلی صحبت شد و باز در صفحه ۲۲۸ اشاره ای به مذاکرات خود با وزیر جنگ اطروش درباره خرید اسلحه و گرفتن صاحب منصب دارد. این سفر شاه به اروپا مقارن برپایی نمایشگاه بین المللی مشهور پاریس بود. شاه چندین بار به نمایشگاه می رود و از غرفه های مملکتهای مختلف دیدن می کند. دولت ایران هم در آن نمایشگاه غرفه ای داشت و برای این امر استاد حسینعلی معمار اصفهانی را فرستاده بودند که غرفه بسازد و آنطور که از نوشته صاحب سفرنامه برمی آید کاملاً از عهده برآمده بود. او همان کسی است که پیش از آن عمارت ایرانی اکسپوزیسیون وین را ساخته بود (ص ۱۳۶). وصف غرفه ایران از زبان شاه چنین است:

این عمارت شبیه به برج عشرت آباد است اما همان مرتبه اول، یعنی یک حوضخانه کاشی کاری در مرتبه تحتانی است که حوض مرمر دارد و آب از آن می جهد. بعد پله خورده بالا می رود. روی حوضخانه اطاق آئینه کاری مقرنس بسیار بسیار خوبی ساخته، پنجره ها و درها و بخاری این عمارت همه را از ایران ساخته آورده اند. مردم خیلی به تماشای اینجا می آیند... (ص ۱۳۶)

در دنبال آن می نویسد:

متاعهای خوب داشته حتی آلات طرب ایرانی، خاتم و غیره که از قراری که می‌گفتند یکی از آن آلات و اسباب طرب را به چهل تومان خریده بودند. زریهای اصفهان، پارچه‌های یزد و کاشان و غیره و غیره، قالی‌ها و فرشهای خوب. متاع ایران خیلی در اینجاها مرغوب است و به قیمت اعلی می‌خرند و یک بر ده منفعت دارد...

شاه چند بار به دیدن نمایشگاه و غرفه‌های کشورهای مختلف می‌رود. دیدن این نمایشگاه که در جهان آن روز کاری شگرف بود در شاه ایران هم تأثیری فوق تصور کرد و بسیار طبیعی است که وصف آنجا را با این‌گونه عبارات بیاورد:

همه بنای اکسپوزیسیون از آهن و بلور است و از هر ملت و دولت و مملکت و متاع و آدم در اینجا هست ... اگر بخواهم شرح تروکادرو و اکسپوزیسیون ... و وضع دالانهای توی اکسپوزیسیون و جواهرات نفیسه و اشیایی که از دو پول الی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد و غیره و غیره را بنویسم و تفصیل بدهم باید یک کتاب علی‌حده به‌قدر شاهنامه به دست گرفته تا مدتی که اکسپوزیسیون برپاست همه روزه از صبح الی صبح روز دیگر متصلاً بنویسم و باز عسری از اعشار و اندکی از بسیار آن را هرگز نخواهم توانست بنویسم. تا شخص به چشم خود نبیند محال است بتواند با خیال و تصور همچو وضعی را مجسم کند و متصور سازد... (ص ۱۳۳-۱۳۴)

و چند بار این مطلب را تکرار می‌کند که اگر بخواهم توصیف کامل و شامل از اکسپوزیسیون بنویسم کتاب علی‌حده لازم دارد. بازدید از قسمت ماشین‌آلات اروپایی تأثیری خاص در او می‌کند و نگارش تفصیلی را در این مورد برای سفرنامه خود مناسب می‌داند. نوشته است:

از دری که داخل ماشین‌ها می‌شود داخل شده ماشین‌های فرانسه و بلژیک و انگلیس و روس و غیره همه را به دقت دیدیم. خیلی طول کشید تا رسیدیم به چرخ (که مقصودش ماشین است و در اغلب موارد به جای ماشین کلمه چرخ را استعمال می‌کند). اسباب چاپ روزنامه که بسیار امر عجیب و وضع غریبی است. کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذ یک وصل و یک پارچه است پیچیده‌اند به یک اسباب نوردمانندی که از آنجا بالا آمده زیر چرخ چاپ می‌رود و از آن طرف علی‌الاتصال روزنامه چاپ شده بریده بیرون می‌آید. روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ می‌شود. (ص ۱۴۹)

در آن روزگار صنعت چاپ روزنامه در ایران به اسلوب سنگی بود و از هر سنگ بیش از سیصد چهارصد نسخه چاپی به دست نمی‌آمد، پس چرخ‌سی که سیصد هزار نسخه روزنامه بیرون می‌داد می‌بایست نظر شاه را جلب کند و وضع چنان دستگاهی را برای هموطنان خود در روزنامه بنویسد. درباره ماشین‌آلات دیگری که در آن نمایشگاه دیده بود نوشته است:

همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخهای خوب بسیار غریب اختراع شده است که در کمال سهولت و آسانی هر یک از مصنوعات ساخته می‌شود و به عمل می‌آید. مثلاً حلبی‌سازی: یک صفحه حلبی را که مدور کرده‌اند می‌گذارند زیر یک اسبابی و با اسباب دیگر آن را فشار داده فوراً یک لگنچه می‌شود و قس علی‌هذا چیزهای دیگر. اسبابی ساخته‌اند که آب را از جای گود بالا می‌کشند یعنی اگر بخواهند از پای کوه دویست ذرعی آب به بالای آن ببرند با این اسباب ممکن است... (ص ۱۴۹)

اگرچه توجه این سفرنامه‌نگار بیشتر به مظاهر طبیعت و پس از آن به ساختمانها و تأسیسات فرنگی که چشمگیری و تازگی داشته معطوف بوده است

گاهی هم از عوالم فرهنگی فرنگیان یاد کرده و تلویحاً توجه داشته است که فرنگی‌ها در چنین اموری پیشی‌ها گرفته‌اند. به‌طور مثال در دیدار از مدرسه کورهای پاریس نوشته است:

بسیار مدرسه خوبی است. یکصد و سی نفر کورهای جوان از زن و مرد در آن مدرسه تحصیل می‌نمایند. عمده صنعت آنها ساز و آواز است. همگی جمع شدند کمانچه زدند و آواز خواندند، پیانو زدند و خوب زدند ... هر کوری اطاقی دارد و در هر اطاقی یک دستگاه پیانو بود و اغلبی هم صنعت جوراب‌بافی و لباس‌بچگانه و غیره می‌آموزند. از کارشان چند وصله به یادگار گرفتیم ... (ص ۱۶۶)

در آن روزگار کورهای ایران از چنین ترتیباتی محروم بودند، دیگر چه رسد به اینکه وسایل خواندن داشته باشند. ناصرالدین شاه در آنجا بود که از وجود الفبای مخصوص کوران مطلع شده و درباره غرابت آن نوشته است:

یک نوع الف و بائی برای آنها اختراع کرده و چاپ زده‌اند که غرابت دارد. حروف روی کاغذ برجسته می‌شود که عدد حروف برجسته کلمات است. کور دست روی آنها مالیده هر کتابی باشد در کمال خوبی می‌خواند ...

همین شاهی که به چشم اعتنا به احوال مدرسه کوران می‌نگرد بیش از یک صفحه از سفرنامه را به بندبازی میمون‌ها و رفتار معلم آنها (صفحه ۱۸۰) مصروف کرده. پس خواننده در تعجب می‌ماند که پادشاه بیست و چند کرور مخلوق گاهی بمانند یک آدم عادی می‌شود و مطالبی را در سفرنامه می‌آورد که از نبودن آنها خواننده هیچ ضرری نمی‌کند. از طرفی می‌دانیم که بسیاری از جهانگردان نامی مانند شاردن و تاورنیه و مارکو پولو و ابن بطوطه هم به معرفی جنگ خروس و بز

یا خرس را به رقص درآوردن و صدها مطلب از این دست پرداخته‌اند و قسمتی از فواید سفرنامه‌هایشان از لحاظ ضبط همین مطالب است. ولی باز از شاه یک مملکت انتظاری بیشتر هست.

اغلب از مظاهر مدنی فرنگ برای ناصرالدین شاه وصف شدنی است مانند تماشاخانه (تئاتر، صفحه ۱۱۶ و ۱۴۵)، موزه (و اشاره به کاتالگ موزه، صفحه ۲۰۷) و مخصوصاً موزه علوم طبیعی (صفحه ۶۵ و ۹۶)، سیرک^(۳) (صفحه ۸۶ و ۹۷)، آکواریوم (صفحه ۱۰۷ و ۱۶۸)، حمامهای معدنی و مخصوصاً چاله حوضهای آنها (صفحه ۱۱۷)، لوکومتیو (صفحه ۲۱۷)، کلوب (صفحه ۴۴ و ۱۱۱ و ۱۲۶) و پارک (مخصوصاً صفحه ۱۶۷)، اپرا (صفحه ۱۳۴)، باله (صفحه‌های ۸۷، ۹۶، ۱۱۱) و هریک را به طرزی کنجکاوانه و هوشمندانه به خواننده می‌شناساند. حتی قطعه لاستیکی که کف حمام انداخته بودند تا کسی نلغزد برایش تازگی داشته و تصور کرده است که آن از نوع مداد پاک‌کن است می‌نویسد: «از مداد پاک‌کن مثل شبکه چیزی ساخته روی مرمرها انداخته‌اند که پای آدم نلغزد» (صفحه ۱۱۷) و در صفحه ۱۷۰ ضمن تعریف لباس غواصان آنها را از مواد «کتوچو که مداد پاک‌کن باشد» دانسته است.

از میان رسوم و مظاهر هنرهای فرنگ و فرنگیان آواز آنها را نمی‌پسندد. چون از مفاهیم آن چیزی درک نمی‌کرده. صراحتاً می‌نویسد: «مردی دیگر به آواز کریه خواند» (صفحه ۱۵۷) اما از نقاشی فرنگی خوشش می‌آمده و هر جا که پرده نقاشی خوب دیده تعریف کرده است. این چند مورد را از نوشته او یادداشت می‌کنم:

- انبار پرده‌ها و سوزنهای زیاد است که هرچه پرده و نقاشی خوب بوده در آنجا انبار کرده‌اند، یک پرده بزرگ صورت من هم آنجا بود (صفحه ۱۰۴ در

صحبت از قصر ویلهلم در برلن).

- پرده‌های نقاشی از عمل نقاشان قدیم و تازه و از هر قسم و هر جور خیلی چیده و به دیوارها نصب کرده‌اند. پرده‌های بسیار خوب دارد. (صفحه ۲۰۳)

- در همین تالار پرده‌های صورت بسیار اعلی برای فروش گذاشته‌اند و ما سی و شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم. (صفحه ۱۸۲ در صحبت از ماگازن دو لوور)

خوانندگان قطعاً توجه دارند که سبب این برداشت شاه ناشی از ذوق اوست که خود در هنر نقاشی دستی داشت و طرحهای خوب و زیبا از او اکنون در دست است و عده‌ای از آنها در کتابها و مجله‌ها چاپ شده است.

نوشته یکی از شاهزادگان فرانسوی (ماتیلد) که روزی شاه را دعوت کرده بود یکی از پرده‌های نقاشی منزل خود را به مناسبت آنکه شاه آن را پسندیده بود چند روز بعد با نامه‌ای به شاه پیشکش می‌کند. (صفحه‌های ۱۴۱ و ۱۴۸)

در یکی از تماشاخانه‌ها از دیدن یکی از بازیهای نمایشگران به یاد «بازیهای مقلدین طهران» می‌افتد و چون شباهتی در ذهنش از آن دو بازی روی آورده بود می‌نویسد «بی‌مزه نبود.» (صفحه ۱۶۶)

یکی از عجایب اتفاقات این سفر حادثه تیراندازی به ویلهلم امپراتور است در روزی که ناصرالدین‌شاه به دیدن او رفته بود. پس از اینکه شاه به استراحتگاه خود باز می‌گردد و ویلهلم برای گردش سوار کالسکه می‌شود شخصی از طبقه سوم عمارتی نزدیک به قصر دو تیر تفنگ سوی کالسکه خالی می‌کند. اگرچه تیرها صدمه‌ای به ویلهلم نمی‌رساند ولی موجب می‌شود دعوت شامی که آن شب پیش‌بینی شده بود به هم بخورد. ناصرالدین‌شاه تفصیل این

جریان را در صفحات ۱۰۰-۱۰۴ نوشته است. در مورد تیرزننده اشاره‌ای دارد که حکایتی از اطلاع او از جریانهای فکری تازه‌ای است که آن زمان در اروپا پیدا شده بود. نوشته:

خلاصه یک نفر هم توی کوچه بعد از حدوث این واقعه داد می‌زده است که خوب شد امپراطور را زدند. مرده است یا نمرده است. آن زن بدذات را گرفتند و آن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه یک نفر پولیس را هم زده بعد طپانچه به سر خودش زده است. اما گفتند نمرده زنده است. اسم این شخص دکتر شارل نوبلینگ و از خاندان معروف است. دو برادر او هم در قشون خدمت می‌کنند. اما اینها از طبقه موسوم به سسیالیست دموکرات هستند که بر ضد قوانین و تسلط جدید اعلیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک هستند چه در قانون مذهبی چه در دولتی. (صفحه ۱۰۴)

کلمه «بدذات» در مورد آن زن و عبارت اخیر شاه گویای دقت توجه او نسبت به نظر و فکر سوسیال دموکراتهای آن روز اروپاست که می‌خواسته‌اند حکومتهای استبدادی و امپراطوری‌های سنتی را به اصول جدید دولت‌مداری و طرز نظام تازه اقتصادی تبدیل کنند.

ناصرالدین شاه در مذاکرات خود با سیاسیون و رجال اداری اروپا سعی داشته است اطلاعاتی در خصوص زمینه‌های مختلف اداره امور کشورهای فرنگ به دست آورد. از جمله شمه‌ای از مذاکرات خود را با وزیر مالیه فرانسه این‌طور نقل کرده است:

وزیر مالیه فرانسه روزی به حضور آمد. آدم قابلی است. از وضع اخذ مالیات و غیره صحبت زیاد شد. مثلاً هرکس خانه در شهر دارد به تفاوت از روی میزان و قاعده مقرر مالیات می‌دهد و هکذا از حیوانات هم علی‌حده

مالیات می‌گیرند. (صفحه ۱۹۰)

هنوز که هنوز است برای ما ایرانیان مالیات و عوارض گرفتن دول اروپایی از صاحبان حیوانات خانگی (سگ و خرگوش و گربه و طیور) جای عجب دارد و اغلب نمی‌دانند اصولی چنین در اروپا رعایت می‌شود. شاید ناصرالدین شاه هم از باب تعجب خاطر خویش این نکته را در سفرنامه قید کرده است. ورنه مسلم است که به مغزش خطور نمی‌کرده است که از آن ترتیب در ایران تقلید کند. همانند است با آن ذکر مقیاس زمان بر اساس «ساعت فرنگی». بدین معنی که اغلب وقت را با قید «ساعت فرنگی» می‌آورد و مسلم است که در بازگشت به ایران همان «از دسته گذشته» و «از شب گذشته» را به کار می‌برده است.

دقت نظر او در بعضی از مواقع متوجه گوشه‌های مختصری از زندگی مردم هم بوده است. به‌طور مثال اشاره می‌کند که کالسکه‌چی‌های پاریس موقعی که صاحب کالسکه یا مسافر خود را پیاده می‌کنند روی صندلی کالسکه به خواب می‌روند تا مسافر یا صاحب کالسکه باز گردد و «در دست هریک هم یک روزنامه است که تا شروع به خواندن می‌کنند از خستگی خوابشان برده است» (صفحه ۱۵۱)، یا اینکه درباره بی‌سروصدایی شهر پاریس و آرامی مردمش گفته است: «به جز صدای قرقر کالسکه و عراده و صدای کالسکه‌چی ... و صدای بوق امنی‌بوس» دیگر هیچ صدایی در آن شهر نیست و در دنبال آن می‌نویسد:

واقعاً محل حیرت و تعجب است که این همه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر و کوچه‌های پست حتی بچه‌های کوچک از احدی صدای بی‌قاعدۀ بلند نمی‌شود و ابداً کسی بلند حرف نمی‌زند و دو بچه هرگز دست و یقه نشده و نزاع نمی‌کنند. هر کسی پی کار خود است و سر پایین انداخته راه می‌رود و با یکدیگر به نحوی حرف می‌زنند. (ص ۱۳۵)

این عبارت در حکم مقابله‌ای است با روش و ترتیب حرف زدن مردمی که در کوچه‌ها و محله‌های تهران می‌دیده است و در قبال رویه بلند بلند حرف زدن خودمان از اینکه پارسی‌ها آرام آرام صحبت می‌کرده‌اند تعجب کرده بوده است. از شرحی هم که راجع به طرز گردش مردم در پارکها نوشته است خوب معلوم می‌شود که به تفاوت رفتار اجتماعی دو قوم توجه داشته است. می‌نویسد:

عصرها و شبها آنجا موزیک می‌زنند... عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده صبحها و عصرها در اینجا گردش کنند. عصرها که همه زنها و بچه‌ها و غیره به گردش می‌آیند و سگها و توله‌های گردش‌کنندگان توی چمنها می‌دوند و بازی می‌کنند خالی از تماشا نیست. (ص ۲۰۳)

ناصرالدین شاه در چند جا «پارک» را به «باغ عامه ملی»^{۵۰} صفحه‌های ۵۱، ۹۱ و یک بار هم به صورت «پرک»^{۵۰} صفحه ۲۲۷ عنوان کرده است. اصطلاحاتی که او برابر لغات فرنگی به کار برده است یکی از فواید این سفرنامه است زیرا ما را تاحدی بر سابقه ورود مفاهیم فرنگی آگاه می‌سازد.

«مشورت‌خانه ملت» (صفحه ۱۵۶) را اصطلاحی معادل آسامبله ناسیونال *Assemblée Nationale* قرار داده، موزائیک را به صورت موزائیک ضبط کرده و آن را قرین «مزوق» و «خاتم» دانسته است (صفحه ۱۰۵، ۱۴۴). در اغلب موارد به جای ماشین کلمه چرخ را استعمال کرده است. به جای کشور نمسه (اطریش) نمستان را آورده (صفحه ۲۳۱). حاکم قلمی و نظامی (صفحات ۷۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۷، ۲۳۴) را به جای حاکم کشوری و لشکری مصطلح ساخته و آکت *acte* را چنانکه امروز هم مصطلح است به «پرده» ترجمانی کرده است (صفحه ۱۱۶). «تهنیت موزون» (صفحه ۵۳) از مصطلحات خاص اوست برای سرود تهنیت. در

صفحه ۹۱ از «یاس شیروانی» یاد می‌کند که چنان گلی اکنون برای ما شناخته نیست.

از قیمت اجناس در پاریس به گرانی میوه اشاره‌ای دارد. چون در نوشته‌اش نکته‌هایی هم را جمع به طعم میوه‌ها آمده است که ناشی از مقایسه با طعم میوه‌های ایران است نقل عین آن مناسبت دارد:

میوه‌جات این فصل در پاریس از این قرار است: آلبالو گیلان، اما هردو یک طعم دارند، نه ترش است نه شیرین، معلوم نیست چه طعمی دارد. زردآلوی خوبی دارد. انگور هم دارد اما بی‌مزه است. طالبی هست اما تعریفی ندارد. انجیر سیاه دراز، بادام تازه خوب، خیار اما خیار خوبی ندارد، پرتقال هست اما کم‌مزه و کم‌آب است، لیموی ترش، بادنجان هم دیده شد اما خوش طعم نیست. بعضی میوه‌جات دیگر هم از قبیل چیلک و غیره هست. اما همه این میوه‌ها بسیار گران است. اغلب هم در گرمخانه عمل می‌آید مثلاً یک طالبی را دو تومان می‌فروشد و همچنین سایر میوه‌جات. (ص ۱۴۳)

در دوره اقامت وین به شرح میوه‌هایی که آنجا دیده بود پرداخته و نوشته

است:

میوه‌جاتی که در این فصل در وین دیده شد: هلو دارد اما خوب نیست، اناناس بسیار خوب داشت که در گرمخانه عمل می‌آوردند. خیار دارد اما مثل همه خیارهای فرنگستان پوستش برآمدگی‌ها دارد و مثل خیار ایران نیست. مزه‌ای ندارد. گرمک یعنی طالبی اما ورای نوع طالبی ایران است و اغلب در سر شام و ناهار صرف می‌کنند (مقصودش آن است که به عنوان دسر می‌خوردند نه مانند ایرانیان به هنگام نیم‌چاشت). آلبالو و گیلان، چیلک کوچک جنگلی، انجیر سیاه دراز، زردآلوی کم‌آب و همچنین سایر میوه‌جات. اما نه این است که در وین تنها میوه خوب نباشد. در اغلب بلاد فرنگستان به واسطه رطوبت هوا

و زیادی باران و کمی آفتاب میوه خوب نمی شود ... (صفحه ۲۲۷)

اکنون که سخن بر سر میوه‌ها است مناسب است گفته شود که ناصرالدین شاه در این سفرنامه گل آفتابگردان و درخت «تیول» را به ایرانیان شناسانیده است. درباره گل آفتابگردان نوشته است در روسیه زیاد می کارند و تخمه آن را «همه رعیت‌ها بخصوص زنها متصل شکسته می خورند» (صفحه ۲۴۱). از همین اشاره برمی آید که در آن وقت هنوز میان ایرانیان خوردن تخمه آفتابگردان مرسوم نبوده است.

از «تیول» در دو جا یاد می کند. یک جا نوشته است «تیلول درختی است مشابه نارون ولیکن گل معطری دارد» (صفحه ۱۰۲) و در جای دیگر به نکته‌ای پرداخته است که قبول صحت آن بر عهده گیاه‌شناسان است. نوشته است: «درخت تیلول که شبیه نارون است اما گل‌های کوچک زرد بسیار معطری دارد یعنی چنان معطر است که کل فضای صحرا را معطر کرده است. در جنگلهای ایران هم از این درخت هست و دیده شده است...» (ص ۱۷۲)

شاید برای نخستین بار بوده که یک مقام رسمی ایران - آن هم پادشاه مملکت - از یک مؤسسه شرقشناسی اروپایی (در وین) بازدید می کند و شرحی راجع به آن در سفرنامه خود گنجانند. از این دیدار چه نکته مهمی در ذهن شاه نشسته است نمی دانیم و از نوشته او هم چیزی به دست نمی آید که ما را از تأثر قضیه در وجود او آگاه سازد، آنچه نوشته این است:

از آنجا رفتیم به مدرسه شرقیه ... اطاق کوچکی بود، سی نفر شاگرد دارند که در آنجا زبان عربی و فارسی و ترکی عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل می کنند. از هر زبان هم معلم داشتند. نشستیم اول یک نفر شاگرد نمسه‌ای پیش

آمد خطبه به زبان فارسی خواند و چند فرد شعر از کمال اسمعیل، بعد گلستان شیخ سعدی را شاگردان خواندند، خوب می‌خواندند. بعد در عربی و ترکی و غیره امتحان دادند. (صفحه ۲۰۷).

در همان‌جا نام رئیس مدرسه را که بارب بوده می‌آورد و می‌نویسد: «خودش فارسی را بسیار خوب حرف می‌زند».

در این سفرنامه نام بعضی از فرنگی‌ها می‌آید که نامشان جسته گریخته در کتابهای خاطرات و سفرنامه‌های ایرانیان و کتابهای دوره ناصری آمده و لطف دارد ببینیم که در سفرنامه ناصرالدین‌شاه به چه مناسبتی نامشان درج شده است.

کاستیگرخان اطیشی (نمساوی) از مهندسانی بود که سالهای درازی را در خدمت ایران گذرانید و در راه سازی خراسان، مازندران و نقشه‌برداری از راههای دیگر ایران کار کرد. ناصرالدین‌شاه در این سفرنامه به مناسبت آن از او یاد کرده است که در قسمتی از این سفر با شاه همراه شده بوده است. شاه نوشته است: «کاستیگرخان مهندس نمساوی هم که مدت متمادی در ایران و نوکر دیوان بود

در برلن به حضور رسید در ترن است و همراه ما می‌آید.» (ص ۱۰۸)

بیرشتین که شاه از او در صفحه ۱۳۲ نام می‌برد و می‌نویسد: «با مسیو بی‌برستن مترجم السنه شرقیه که به نیابت مسیو وادینگ‌تون وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنگره برلن رفته است آمده بود» همان کازیمیرسکی بیرشتین معروف است که دیوان منوچهری دامغانی را چاپ کرد و ترجمه قرآن را به فرانسه منتشر ساخت و نوشته‌های دیگری درباره ادب و تاریخ ایران دارد و نیازی به دامنه یافتن قلم من ندارد. شاه نام حکیم پولاک را آورده است. پولاک طبیبی است که سالهای درازی از عمر را در ایران گذرانید و پزشک

دربار بود و طبیعی است که می‌بایست در سفر شاه به فرنگ به حضور شاه برسد. ناصرالدین شاه راجع به او می‌نویسد:

حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در نیشل بوده است. امروز اینجا آمده بود به حضور رسید. قدری لاغر شده است. اما زبان فارسی را با اینکه هیچ‌جده سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است. (ص ۱۹۷)

هینبه دندانساز سوئدی شاه فرنگی دیگری است که شاه در سفرنامه یادش را آورده است. یک بار به هنگام حرکت از مسکو به سوی پترزبورغ نوشته است «مسیو هینبه دندانساز مخصوص را دیدم که از راه گیلان آمده بود با ابوالقاسم نوۀ ناصرالملک که از طرف قفقاز می‌آید همدیگر را در راه ملاقات کرده هردو یک دفعه وارد مسکو شده بودند. از آنجا هم هردو در راه آهن با ما آمده و وارد پطر شدند و دندانساز موقتاً مرخصی گرفته به سوی وطن خود رفت که باز مراجعت کند». (صفحه ۸۰). بار دیگر در صفحه ۲۳۵ از او ذکر می‌کند و آن در وقت مراجعت به ایران است که هینبه در شهر کورسک به همراهان می‌پیوندد.

فرنگی دیگری که نامش در این سفرنامه برای ما ایرانیان آشنا است کنت کوتزبو است. او که به هنگام سفر شاه از طرف امپراطور روس فرمانفرمای لهستان بود و موقعی که شاه وارد لهستان می‌شود از شاه استقبال کرده به ناصرالدین شاه گفته بوده است که «در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل از این باشد برای استرداد اسرای روس با سفیری که در آن وقت مأمور ایران بود به اصفهان رفته و طهران را هم دیده ...» (صفحه ۹۲) و او همان مؤلف سفرنامه‌ای است راجع به ایران که آقای محمود هدایت ترجمه کرده و دو بار هم چاپ شده است. نامش موریس بود و زندگی را در سپاهیگری دریایی و زمینی گذرانیده بود.

فرنگی دیگری که نامش برای ما ایرانیان بسیار آشناست طولوزان طیب ناصرالدین شاه و همسفر فرنگ اوست. شاه نام او را در سفرنامه چند بار آورده و یک بار هم از دختر و خواهر او که به حضور رسیده بودند نام برده است. از ایرانیانی که نامشان در این سفرنامه آمده به معرفی آنها می‌پردازیم که از رجال درجه اول و معتبر نبوده‌اند و دیدن نام آنها در سفرنامه ما را متوجه بدان می‌سازد که ناصرالدین شاه مراقب آمد و شد دیگر ایرانیانی که در اروپا سفر می‌کرده‌اند بوده و نسبت به آنها نوعی توجه و تفقد روا می‌داشته است. مواردی را که قابل ذکر است می‌آورم:

یکی ابوالقاسم خان همدانی (نوه ناصرالملک) است، که بعدها چند بار به وزارت و پس از آن به نایب‌السلطنگی رسید. در آن روزگار که جوانی کم‌سال بود از ایران به قصد تحصیل به اروپا آمده و شاه در چند جا نام او را آورده و گفته است که کیست و به چه سبب مسافرت می‌کند. (از جمله ۱۹۱)

دیگری مرتضی قلی خان (پسر مخبرالدوله) است که بعدها لقب صنیع‌الدوله یافت و به وزارت و ریاست مجلس رسید و در این سمت کشته شد و در موقع سفر ناصرالدین شاه در برلن تحصیل می‌کرد و یک بار به حضور شاه می‌رسد (صفحه ۱۰۷).

دیگری رحیم خان (پسر حکیم‌الممالک) است که در لندن زبان انگلیسی تحصیل می‌کرده و به هنگام بازدید شاه از اکسپوزیسیون پاریس در آنجا بوده است. شاه می‌نویسد: «ولی حال در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیسی بوده و زبان را خوب آموخته است.» (صفحه ۱۳۲). رحیم بعدها در دربار بود و هموست که تاریخ ایران تألیف مارخام انگلیسی را برای شاه ترجمه کرده.

نام حسین خان پسر میرزا یوسف مستشار (صفحه ۱۸۲) را هم می آورد. حسین خان در انگلیس و فرانسه تحصیل طب کرده بود، دیگر نام میرزا علی حکیم (صفحه ۱۸۵) و علی خان خواهرزاده مخابراتالدوله را که محصل مدرسه نظامی در پاریس بود (صفحه ۱۶۲) در این سفرنامه می بینیم. اینها کسانی بوده اند که بعدها در دستگاه ناصری صاحب مقام شده اند.

از ایرانیان دیگری که نامشان آمده عبدالوهاب گیلانی (صفحات ۱۴۳، ۲۳۵). میرزا محمدعلی کاشی (صفحه ۶۲) قابل ذکر است. میرزا محمدعلی کاشی هموست که در قفقاز مقاطعه کار راه سازی بود و بعدها با طالباف دوست شد و نسبت به او محبت و التفات داشته است و در سرگذشت طالباف اسمش آمده. حاجی شیخ قزوینی ایرانی دیگری است که به نامش اشاره شده چون بانی پلی بر روی رودی نزدیک تبریز بوده و از او ستایش خوبی کرده است (صفحه ۲۵). نام میرزا کریم خان سرتیپ سابق فوج فیروزکوهی را هم به مناسبت آنکه می شنود که به پاریس آمده است می آورد و از قول سپهسالار میرزا حسین خان می نویسد: «گفت من اذن داده بودم که برای معالجه خودش اینجا بیاید» (صفحه ۱۶۶).

اینک نگاهی گذرا به فواید تاریخی این سفرنامه از لحاظ تاریخ شهرهای ایران و نکته های جغرافیایی می افکنیم. ضمناً باید گفته شود که چون این سفرنامه دومین سفرنامه ای است که ناصرالدین شاه درباره فرنگ نوشته در چند جای آن به تأکید متذکر شده است که از تکرار مطالب پرهیز می کند (از جمله صفحه های ۷۵، ۱۰۷).

درباره ساختمانهایی که در آن عهد شهری داشته و امروزه یا از میان رفته

و یا در حال ویرانی است چند مطلب خوب درباره اطاق رکنیه در قزوین (صفحه ۳)، تعمیر سلطانیه (صفحه ۷)، کاروانسرای نیک‌پی و جز آن (صفحه‌های ۱۰، ۱۳، ۱۹)، قلعه دختر (صفحه ۱۳)، تصویر دیواری فتحعلی‌شاه در عمارت ایروان (صفحه ۵۲)، برج انزلی (صفحه ۲۵۷)، مدرسه جدید تبریز (صفحه ۳۰)، جبه‌خانه تبریز (همان صفحه) عاید می‌شود و در صفحه ۲۱ به مناسبت آنکه اهالی «کهنامیه» بر سر راه او آمده بوده‌اند خواننده را متوجه می‌سازد که آن آبادی محل تولدش بوده است.

در این سفرنامه ضمن شرح مسافرت چند بار به سفرهای پیشین خود اشاره می‌کند. در صفحه ۵۶ مسافرت چهل و دو سال پیش خود به ایروان و در صفحه ۱۷ به سفر نوزده سال پیش تبریز و در صفحه ۲۹ به سفر سی سال پیش تبریز و در صفحه‌های ۶۱، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۸ و جز آن سفرهای پنج سال پیش به فرنگ را به یاد آورده است.

اسامی جغرافیایی ممالک اروپا در این سفرنامه اغلب به شکل مرسوم امروز میان ما ضبط نیست و مخصوصاً در نامهای مربوط به روسیه و آلمان تفاوت دیده می‌شود. یک‌جا هم اشتباهی عجیب بر او یا بر کاتب دست داده و نوشته است: «رفتیم به قصر کهنه‌ای که اسمش «ویوشاتو آلت اس شلوس اولد کاستیل است» (صفحه ۱۲۵). درحالی که این چند کلمه یک اسم نیست و سه اصطلاح فرانسه و آلمانی و انگلیسی است معادل قصر کهنه و باید میان «ویوشاتو»، «آلت اس شلوس» و «اولد کاستیل» فاصله گذاشته شده بود.

اصولاً در ضبط اسامی جغرافیایی که در سفرنامه می‌بینیم مسامحتی هست که در صورت تجدید چاپ حروفی کتاب باید به آنها اشاره شود. فعلاً فهرست

اعلام را مطابق صورتی که در متن ضبط شده است به نظام الفبایی درآورده‌ایم، به‌طور مثال یکی از تصرفات شاه را یاد می‌کنیم. در پاریس بولواری به نام «موسمان» هست و آن اسم در این سفرنامه بولواری عثمان آمده است! (صفحه ۱۸۸).

بیش از این نمی‌شاید که در این یادداشت سخنی گفته شود. برای آگاهی بر ذوق لطیفه‌گوی نویسنده به صفحه‌های ۱۵۶ و ۲۵۶ و برای اطلاعات تاریخی او (به‌طور مثال درباره چنگیز) به صفحه ۲۴۲ مراجعه شود.

یادداشت‌ها:

۱. سفرنامه اول در ۱۲۹۱، سفرنامه دوم در ۱۲۹۶ و سفرنامه سوم در ۱۳۰۸. برای تفصیل مراجعه کنید به آنچه بر سفرنامه عتبات ناصرالدین‌شاه (تهران ۱۳۶۳) نوشته‌ام و یا به مجله آینده جلد نهم (۱۳۶۲) صفحات ۷۵۷-۷۶۹.

۲. طبق فهرست ویلسن Bibliography of Persia عبارت است از:

Diary of Nasir-ud-Din Shah, during his Tour through Europe in A. D. 1873. Translated by J. W. Redhouse. 1874.

همچنین، هوتوم شیندلر با همکاری نوردمن روایتی از آن نشر کرده است با عنوان:

- A Diary kept by His Majesty The Shah of Persia, during his Journey to Europa in 1878. London, 1878.

- Second Travels and Adventures of the Shah of Persia in Europe. Bombay, 1881.

طبق ضبط ویلسن سفرنامه مازندران به روسی ترجمه شده است (توسط Coriander، طبع پترزبورگ در ۱۸۸۷).

اخیراً هم ترجمه آلمانی یکی از سفرنامه‌ها نشر شده است که ندیده‌ام. با عنوان Ein Harem in

Bismarcks Reich و توسط H. Leicht (اشتوتگارت ۱۹۸۳).

۳. آوردن سیرک به ایران، حتی در سال ۱۳۳۳ قمری موجب ایجاد دردسر و گفتگو بوده است: در

یادداشت‌های خفیه‌نویس نظمیه موجود در اوراق مستشارالدوله دیده‌ام که نوشته شده:

«جمعی از اهالی محله دولت به منزل ظهیرالاسلام رفته و در مسئله سیرک بعضی مذاکرات کرده‌اند که دولت به فوریت باید از نمایش آنها جلوگیری نماید و از قرار مذکور علماء هم می‌خواهند برطبق تقاضای جمعی عریضه نوشته جلوگیری آن را از دولت بخواهند.»